

می‌توانید به عمومات و اطلاقات تمسک بکنید برای مصادیق نوپیدا؟ و یا از آن‌ها استفاده کنیم که می‌توانید. این فصل ثالث هم خیلی بحث مهمی است که خب اگر ما واقعاً روایاتی داشته باشیم که از آن روایات استفاده کنیم که می‌توانیم تمسک کنیم. دیگر خیلی دل‌مان قرص می‌شود به این که می‌توانیم تمسک کنیم. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۲۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلِكِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا خَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرُّ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در تمسک به اطلاقات و عمومات بود برای مصادیق نوپیدا، گفتیم در سه فصل بحث باید انجام بشود؛ فصل اول در تمسک به اطلاقات بود، فصل دوم تمسک به عمومات بود، فصل سوم.

فصل سوم راجع به این است که آیا از ناحیه خود شارع ادله‌ای وجود که دلالت کند که بله شما در مصادیق نوپیدا می‌توانید به اطلاقات و عمومات تمسک کنید یا نه؟

ادعا می‌شود که ما طوایفی از اخبار داریم که از آن‌ها استفاده می‌شود که ما می‌توانیم به عمومات و اطلاقات برای مصادیق جدیده استناد کنیم و این طوایف را حالا در طی مواردی بیان می‌فرمایند.

«الفصل الثالث التمسک بطوایف من الاخبار لإثبات شمول الخطابات» چه خطباتی که اطلاقیه باشد، چه اطلاقاتی که عمومی باشد «للموضوعات الجديدة». هناك طوائف من الاخبار يدعى دلالتها» بر شمول خطابات اعم از اطلاق و

عمومی «للموضوعات الجديدة و نحن نذكر هذه الطوائف و ندرس دلالتها» این طوائف را ذکر می‌کنیم، از دلالت آن‌ها بحث می‌کنیم «مع الغض عن اسانیدها» اما چشم‌مان را از سندهای آن می‌پوشانیم، فقط در دلالتش بحث می‌کنیم. «فإن تمت دلالتها» اگر یک حدیثی پیدا کردیم که دلالتش تمام بود آن وقت از سندش بحث می‌کنیم، چون الا اگر سندش درست باشد، دلالتش درست نباشد بحث سندی چه فایده‌ای برای ما دارد. از این جهت ابتدائاً در دلالت بحث می‌کنیم اگر یک روایتی دلالتش تمام شد آن وقت در سندش بحث می‌کنیم.

در اباحات فقهی هم شما همین کار را بکنید در صرفه‌جویی از وقت همین جور است. اگر یک مسأله‌ای را دارید استنباط می‌کنید می‌خواهید ببینید که ادله‌اش چیست، آن روایاتی که دلالت دارد آن‌ها را اگر پیدا کردید از سندش بحث کنید و الا اول از سند بحث کنید بعد بگوییم دلالت ندارد خب آن زحمات همه نسبت به آن موضوع بی‌فایده خواهد شد. این جا هم برای صرفه‌جویی در وقت این کار را کردند.

«فإن تمت دلالتها نبحت عن سندها» البته در چه صورتی باز «نبحت عن سندها»؟ «إذا لم یحرز صدورها بالتواتر أو الاستفاضة» اگر صدور آن روایات و آن طائفه به تواتر، حالا تواتر لفظی را معنوی یا اجمالی ثابت نشود و الا اگر یکی از تواترهای ثلاثه هم ثابت بشود دیگر ما را مستغنی می‌کند از بحث سندی. خبر متواتر است علم می‌آورد. «أو الاستفاضة» یا در اثر استفاضه بنابر قول به این که خبر مستفیض ولو این که رجال واقعه در سند ثقه نباشد، خبر مستفیض حجت است به خاطر این که وثوق به صدور می‌آورد، تراکم آن وثوق به صدور می‌آورد از این جهت حجت است بنابر این مسلک.

«الطائفة الأولى» خب حالا این طوائف را ذکر کنیم و بررسی کنیم. «الطائفة الأولى ما دلّ علی أنّ فی القرآن تبیان کل شیء ٍ یحتاج الیه العباد» ما روایاتی داریم که مضمون این روایات این است که در قرآن شریف تبیان هر چیزی هست، هر چیزی که مردم نیاز به آن دارند در قرآن مجید تبیان آن وجود دارد که علامه طباطبایی قدس سره به همین روایات هم تمسک فرموده و هم چنین به خود قرآن شریف که خب قرآن که تبیان همه چیز هست، تبیان خودش هم هست فلذا تفسیر قرآن به قرآن می‌کند، قرآن تبیان کل شیء است، یکی از آن شیء‌ها هم خود قرآن است. حالا یکی از آن روایات را ذکر می‌کنیم.

«منها رواية مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ» تبیان و توضیح و آشکار نمودن هر چیزی را خدای متعال نازل فرموده در قرآن. «حَتَّىٰ وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ» قسم یاد می‌فرماید حضرت طبق این نقل که خدای متعال ترک نفرموده است چیزی را که مردم نیاز دارند به سوی آن. هیچ چیزی را ترک نکرده در قرآن بیان فرموده. «حَتَّىٰ لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ» خدا به طوری تبیین فرموده که قدرت ندارد عبدی بگوید اگر حکم این جور بود، اگر این مطلب درست بود «انزل فی القرآن» در قرآن خدای متعال این نازل می‌شد و بیان می‌شد. هیچ عبدی نمی‌تواند چنین حرفی را بزند «إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ». یا این «لو»ی این جا را ما این جور معنا کردیم؛ این «لو» هم ممکن است «لو»ی تمنی باشد. یعنی کاش این مسأله هم در قرآن بود، هیچ چیزی نیست که عبدی بگوید کاش بود الا این که خدا آورده. این کاش در حقیقت وجود دارد در قرآن.

خب حالا به این روایت ما چه جور می‌توانیم... تقریب استدلال به این روایت چیست که می‌توانیم به عموماً و اطلاعات آن تمسک کنیم؟ تقریب استدلال این است؛ خب از یک طرف قرآن فرموده همه چیز توی قرآن هست، این یکی. از آن طرف بالضروره می‌دانیم صریحاً ذکر نشده. پس لامحاله به چه وسیله ذکر شده، به وسیله اطلاعات و عموماًش ذکر شده. چون ذکر شدن یا به این است که تصریح شده باشد، به خصوصه ذکر شده باشد یا در ضمن عموماً و اطلاعات ذکر شده. به خصوصه که خیلی چیزها را می‌بینیم ذکر نکرده، پس معلوم می‌شود به اطلاعات و عموماً ذکر فرموده. مثلاً فرموده که «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (مائده/۶) خب آیا ماء آزمایشگاهی را هم می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ صراحتاً که توی قرآن نیامده که، آب‌هایی که از کیلومترها از زمین الان دارد استخراج می‌شود، این که توی قرآن صریحاً ذکر نشده که. خب و حال این که خود قرآن دارد می‌فرماید یعنی این روایات دارد می‌گوید حکم این‌ها هم توی قرآن ذکر شده. «ما من شيءٍ يحتاج إليه العباد» الا این که تبیان شده در قرآن، خب به این‌ها ما الان نیاز داریم، ذکر شده یا نشده؟ این روایات می‌گوید ذکر شده. آیا به صراحت ذکر شده؟ به صراحت که هیچ جای قرآن نیست. پس معلوم می‌شود به اطلاعات و عموماً ذکر شده و الا کلام این روایت معاذ الله خلاف واقع می‌شد. کجا ذکر شده؟ این تقریب استدلال.

«و تقریب الاستدلال أن حکم الموضوعات الجديدة مما يحتاج إليه العباد» موضوعات جدیده از چیزهایی هستند که مردم به آن‌ها نیاز دارند. خب این از یک طرف. «فلا بد أن يكون مبيناً في القرآن» پس ناچار آن موضوعات جدیده

که ما يحتاج اليه الناس، باید تبیین در قرآن شده باشد به حکم این روایات، باید تبیین شده باشد «و حیث لم ینص علیها فی الخطابات القرآنیة» و چون تصریح به اینها نشده در خطابات قرآنی «فلا بد أن یكون مبیناً» پس ناچار باید تبیین شده باشد در قرآن به واسطه عمومات قرآن و اطلاقات قرآن. باید به آنها تبیین شده باشد، وقتی بنا شده به آنها تبیین بشود پس آنها شامل موضوعات جدید می شوند، فثبت المطلوب. «فهی» پس عمومات و اطلاقات قرآن «شاملة لها» آنها شامل موضوعات جدید «لا محالة» این تقریب استدلال.

«المناقشة فی الاستدلال بالطائفة الأولى» جوابی که اینجا داده می شود این است که این روایات اینجا درست است ولی به کمک روایات دیگر می فهمیم که مقصود این نیست که مردم به واسطه عمومات و اطلاقات قرآن می توانند آنها را بفهمند. خود مردم به واسطه اطلاقات و عمومات قرآن می توانند آنها را بفهمند، نه مقصود این روایات این نیست. بیان شده، همه چیزها اینجا بیان شده، اما کنار آن یک مفسر و کسی که می تواند بفهمد و بعد بیان کند برای دیگران گذاشته شده. پس درست است، همه چیز توی قرآن بیان شده اما نمی خواهد بگوید اینها را همه می توانند بفهمند تا شما استفاده کنید. خب همه بخواهند بفهمند که نص نیست پس اطلاقات و عموماتش باید... از اطلاقات و عموماتش استفاده نکنند. بله اگر این جور بود که مفاد این روایات این بود که آحاد مردم همگان می توانند خودشان از قرآن استفاده کنند و قرآن تبیین برای همه هست مستقیماً، این استدلال درست می شد که بگوییم آقا خب بناست ما استفاده کنیم، تصریح که نشده پس به عمومات و اطلاقات قهراً باید استفاده کنیم. اما آن که از روایات استفاده می شود این است که نه، برای نیاز مردم خدای متعال در قرآن همه چیزها را بیان فرموده، اما کیست که این چیزها را می فهمد؟ آن عبارت هستند از چهارده معصوم علیهم السلام. آنها هستند که می فهمند، بعد آنها برای ما بیان می کنند.

س: بعضی از موضوعات را نمی فهمند ولی هست که ائمه باید بیان کنند.

ج: آنهایی که می فهمند خب عیب ندارد، آنهایی که می فهمند که می فهمند. پس نمی خواهد بگوید همه را...

س: ...

ج: نه، این روایات می خواهد بگوید این جور نیست که همه اش را شما بفهمید، نه این که شما هیچی نمی فهمید، نه، نمی خواهد بگوید این جور نیست که همه اش را شما بفهمید.

س: پس فی الجملة فایده دارد ...

ج: نه نمی فهمانیم به اطلاقات. آنهایی را که می فهمیم که نص است، یک اطلاقاتی هم که واضح است می فهمیم، اما یک سری اطلاقاتی هست که نمی دانیم الان شک داریم نسبت به موضوعات جدید در مقام بیان هست، نیست، نمی دانیم. اگر آن ادله قبل درست شد که خیلی خب، اگر آن ادله قبل درست نشد و آن اشکالات ماسید خب نمی توانیم بفهمیم.

س: ... آیات محکم را می توانیم بفهمیم ولی متشابهات مشکل است.

ج: نه، اطلاق آیات محکمت را می توانیم بفهمیم؟ اطلاقش، صحبت سر همین است، نسبت به موضوعات جدید می توانیم بفهمیم، اشکالاتی که قبلاً گفته شد، اگر آن اشکالات را حل کردیم خیلی خب، اگر گفتیم نه، از آن راهها نشد حل کنیم می خواهیم از راه روایات حل کنیم، اشکال این است که از راه روایات نمی توانیم حل کنیم.

می فرماید: «المناقشة فی الاستدلال بالطائفة الأولى: إن هذه الطائفة ليست بصدد بيان أن حکم کل شیء يستفاد من الكتاب» این روایات نمی خواهد بگوید که حکم هر چیزی استفاده می شود از کتاب خدا برای آحاد مردم و مستقیماً و مباشرة. این روایات نمی خواهد بگوید «و ذلك بقرينة ما ورد في الخبر معلی بن خنيس قال قال أبو عبد الله عليه السلام ما من أمرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ» فرموده است که هیچ امری نیست که در آن اختلاف پیدا کنند دو نفر، این حلال است یا حرام است؟ یکی می گوید حلال است یکی می گوید حرام است؛ اختلاف دارند. این صحیح است یا باطل است؟ اختلاف دارند. هیچ امری نیست مگر این که در کتاب خدا بیان شده که حق کدام است. «إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ» اما عقول مردم به آن نمی رسد. به حسب غالب این جوری است که عقول مردم... این به حسب غالب است. عقول مردم به آن نمی رسد. پس این روایت معلی بن خنيس تفسیر می کند برای ما آن روایت قبل را که فرموده همه چیز در قرآن هست معنایش این نیست که همه چیز به جوری هست که عقول رجال به آن می رسد، نه هست اما به یک شکلی ممکن است باشد که عقول رجال به یک قسمت هایی از آن نرسد.

«و خبر عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: أيها الناس إن الله تبارك وتعالى أرسل إليكم الرسول و أنزل إليه الكتاب بالحق» خب خدای متعال پیامبر برای شما فرستاده و به سوی آن پیامبر یک کتابی را که همراه با حق است فرستاده، نازل فرموده تا این که حضرت فرمود «فاستنطقوه» شما این کتاب خدا را به سخن بیاورد تا حرف بزند برای شما. «فاستنطقوه و لن ينطق لكم» ولی این قرآن، شما استنطاق می‌کنید ولی آن برای شما صحبت نمی‌کند. باز به حسب غالب است یعنی. این جور نیست که شما استنطاق کنید، بخواهید از آن طلب نطق کنید او تطلق کند، سخن بگوید. «لن ينطق لكم» که لن هم لن چیه؟ نفی ابد است دیگه، یعنی هرگز. «أخبركم عنه» من خبر می‌دهم شما را از آن، من امیرالمؤمنین از آن خبر می‌دهم. بله من استنطاق می‌کنم، به من هم جواب می‌دهم، من آن وقت برای شما نقل می‌کنم و می‌گویم. «إن فيه علم ما مضى و علم ما يأتي إلى يوم القيامة» توی این قرآن علم ما مضی و علم ما یأتی الی یوم القیامة وجود دارد. همه این‌ها وجود دارد. فلذا ائمه علیهم السلام یعنی ائمه که می‌گوییم حالا از باب تغلیب، یعنی این چهارده نفر سلام الله علیهم اجمعین چیزی نیست که ندانند، چون کتاب خدا در اختیارشان است، در کتاب خدا همه چیز هست، این‌ها می‌دانند منتها همان طور که به حسب بعضی روایات دیگر هست آن‌ها إن شاءوا علموا هستند، یعنی اگر بخواهند می‌دانند و الا اگر نخواهند نه، اگر بخواهند خدای متعال این قدرت به آن‌ها داده که بخواهند می‌دانند، إن شاءوا علموا.

س: «وكل شيء أحصيناه في إمام مبين» (یس/۱۲)

ج: بله. اشکالی ندارد، فی امام مبین، خدا جمع فرموده اما کلیدش را به دست ما نداده. کلیدش را به دست عده خاصی داده.

س: خود امام است، روایت دارد که این جا خود امام است که تمام...

ج: عیب ندارد، بله آن امام مبین هم یعنی همین. مثل این که شما مرتکزاتی در نفس‌تان دارید اگر بخواهید باید به آن توجه کنید تا بفهمید در نفس‌تان چیست. توجه نکردید خب در خزانه نفس شما وجود دارد اما آگاهی به آن ندارید. الان ما که این جا نشستیم هزارها فرمول بلد هستیم، اما الان به آن توجه نداریم، هزاران فرمول صرفی بلد هستیم، نحوی بلد هستیم، اصولی بلد هستیم، رجالی بلد هستیم، ان شاء الله. ولی الان بالفعل توجه به آن پیدا کنیم متوجه می‌شویم آره چنین قانونی هست، چنین چیزی هست، چنین چیزی هست.

می‌فرمایند که «وَحُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ» و هم چنین در این کتاب حکم قضایایی که در بین شما می‌گذرد وجود دارد «وَيَبَيِّنُ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» و هم چنین بیان آن چه که شما صبح می‌کنید در حالی که در آن اختلاف می‌کنید، یعنی آن چه که اختلاف در آن برای شما پیدا می‌شود در طول زمان آن‌ها را هم بیان فرموده «فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ». اگر پیرسید تعلیم می‌دهم به شما. پس این روایت هم چی دلالت می‌کند؟ دلالت می‌کند که ما خودمان نمی‌توانیم مستقیماً همه چیزهایی که در قرآن است به دست بیاوریم. بله آن‌هایی که خیلی واضح است، ظواهر قرآن است، «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (بقره/۱۸۳) بله، و این واضحاتی که آن هم تازه نه به اطلاعاتش برای مصادیق نوپیدا و این‌ها.

س:

ج: بله آن‌ها می‌گویند مطلقاً نمی‌شود. یعنی حتی همین‌هایی هم که ظاهر و واضح است این‌ها هم نه، باید یک روایتی ذیل آن باشد، یک تفسیری از اهل بیت. ولی اصولیون می‌گویند نه، این‌هایی که ظواهر قرآن است این‌ها حجت است، مسلم است. با استدلال‌هایی که در اصول دیگه شد.

س: روایات این جا مطلقاً دارد دیگر.

ج: این روایات را هم عرض کردیم به قرینه آن ادله‌ای که اقامه می‌کنند این‌ها حمل بر غالب می‌شود یعنی...

خب این دو تا روایت چه جور؟ می‌فرماید: «حَيْثُ دَلَّ الْخَبْرَانِ عَلَيَّ أَنَّ الْكِتَابَ وَ إِن كَانَ فِيهِ حَكْمٌ كُلُّ شَيْءٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ النَّاسُ» اگرچه این جوری است «إِلَّا أَنْ عَقُولُ النَّاسِ وَ فِهْمُ النَّاسِ لَا يَصِلُ إِلَيْهِ وَ إِنَّمَا يَفْهَمُ ذَلِكَ وَ يَبَيِّنُهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» آن که می‌فهمد و آن را تبیین می‌کند امام است، آن هم «إِذَا سَأَلَ عَنْهُ» اگر از او پرسیده شود و الا اگر نپرسند خب آن‌ها هم بنا ندارد، باید سؤال بشود تا این که بفرماید. «و بِنَاءً عَلَيَّ ذَلِكَ فَلَا يَصِحُّ أَنْ يُقَالَ إِنَّ أَطْلَاقَاتِ الْكِتَابِ وَ عُمُومَاتِهِ قَدْ بَيَّنَّتْ حَكْمَ الْمَصَادِقِ الْجَدِيدَةِ عَلَيَّ وَ جِهَ نَفْهَمِ ذَلِكَ بِالْمَرَاةَةِ إِلَيْهَا» بنابر این تفسیری که این دو خبر کردند و این معنایی که برای این طائفه اولی پیدا شد پس صحیح نیست که گفته شود که اطلاقات کتاب و عمومات کتاب بیان کرده‌اند حکم مصادیق جدید را به جوری که... به این جور نمی‌شود گفت؛ نمی‌شود گفت بیان کردند به جوری که «يَفْهَمُ ذَلِكَ يَا نَفْهَمِ ذَلِكَ بِالْمَرَاةَةِ إِلَيْهَا» ما به مراجعه به قرآن خودمان می‌توانیم بفهمیم، نه باید به توسط اهل بیت علیهم السلام از آن‌ها سؤال کنیم، آن وقت آن‌ها بفرمایند.

س: حاج آقا فرمودید این احادیث را حمل بر غالب می‌کنیم، وقتی حمل بر غالب کنیم یک عده‌ای می‌فهمند یک عده هم...

ج: نه، غالب احکام و مطالب از قرآن ما نمی‌توانیم استفاده کنیم. غالب افراد را نمی‌گوییم، غالب مطالب. ولی یک سری از مطالب هست که از قرآن استفاده می‌شود. مثلاً «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» نمی‌فهمیم؟ چرا. «لم يلد و لم يولد» نمی‌فهمیم؟ آخر این‌ها را بخواهید بگویید نمی‌فهمیم این حرف زدن خلاف وجدان است. «لم يلد و لم يولد» خوب می‌فهمیم. بله «الله الصمد» آن را نمی‌فهمیم که کنه الله الصمد چیست. ولی «لم يلد» نه زاییده، نه زاییده شده، نه می‌زاید نه زاییده شده. بله این‌ها را که... و امثال این‌ها فراوان است که انسان معلوم است که این‌ها را می‌فهمند و از سیره ائمه که با همان‌ها استدلال می‌کردند، تدبیر در قرآن... فرموده تدبیر در قرآن بکنید، خب برای این که یک مقدار آن را می‌فهمیم، برای این که همان که قابل فهم است برای شما بفهمید، این‌ها که فرمودند پس به چه مناسبت است؟

س: ... تمسکاتی که توی فقه..

ج: آن‌هایی که بله. ببینید برای اهل آن زمان... ما مصادیق جدیده را داریم می‌گوییم.

س: مصادیق جدیده هم بعضی وقت‌ها محل اطلاقات و عمومات است.

ج: اشکالی ندارد، چون اشکالات را ما دفع کردیم. حالا این استدلال‌ها این است که اگر آن جوری کسی نتوانست دفع کند، می‌شود از این راه‌ها دفع کنیم؟ و الا بله، آخر الامر که آن‌ها را ما قبول داریم، آن اشکال‌ها دفع شد. یعنی دلیل علی دلیل می‌خواهیم بیاوریم، نور علی نور است و الا آن...

«الطائفة الثانية» این جا یک نکته‌ای عرض بکنم و آن این است که خب ما گفتیم لازم نیست سراغ سندها برویم. ببینید الان ما آن طائفه اولی را به این دو روایت تفسیر کردیم. خب اگر سند این دو تا روایت درست نباشد این‌ها که تفسیر نمی‌تواند بکند که. پس ما باید به ظاهر آن اخذ بکنیم. بنابراین ما این نیاز را داریم، اگر می‌خواهیم تفسیر بکنیم آن طائفه اولی را، یا روایات دیگر را به یک روایات دیگری، آن روایات مفسره باید سندش تمام باشد، و الا اگر این روایات مفسره سندش تمام نباشد ما باید به ظاهر آن روایات اخذ بکنیم. بنابراین مثلاً این جا که ما به این دو روایت داریم تفسیر می‌کنیم نیاز داریم که این دو روایت سندش تمام باشد.

س: احتمال تفسیر را که درست می‌کند در روایات اصلی...

ج: نه، فایده ندارد چون دست از ظاهر که نمی‌توانیم برداریم. ما آن وقت آن ظاهر را می‌گیریم می‌گوییم آن حجت، برای این که به این اطلاقات و عمومات می‌شود تمسک کرد. حجت است.

س: نه، تبیان بودن که ظاهرش بر این نیست که این یک چیزی است که همه می‌فهمند، فرمود تبیان لکل شیء.

ج: بابا، خود آن روایات که قطعی‌السنند نبود که، می‌گفتیم سندش... یک خبر ظنی معتبر السنندی دارد می‌گوید تبیان همه چیز در قرآن است. لازم نیست که متواتر باشد، لازم نیست که نص باشد که، ظاهرش این است که تبیان همه چیز در قرآن است. وقتی این ظاهر شد از آن طرف می‌گوییم خیلی از موضوعات جدیدی که از نصوص قرآن معلوم نمی‌شود. پس این روایت به دلالت التزام می‌گوید اطلاقات و عمومات حجت است، و از راه اطلاقات و عمومات می‌توانی بفهمی. آن آن را می‌گوید. اگر ما روایات مفسره برای آن‌ها نداشته باشد، و سند آن‌ها تمام باشد قهراً حجت پیدا می‌کنیم که به اطلاقات و عمومات می‌توانیم تمسک کنیم. حالا می‌آییم جواب می‌دهیم می‌گوییم بله این روایات درست است اگر لو خلی و طبعها بود این دلالت را داشت اما روایات مفسره داریم، می‌گوید خودتان نمی‌فهمید، عقول رجال به آن نمی‌رسد. باید از ما پرسید ما برای شما توضیح بدهیم.

س: نه، مرادم این است که این روایات مفسره هم سندش حتی قطعی نباشد، حجت نباشد، این احتمال را در ذهن ما منقذ می‌کند که آن جا مراد از تبیان، نه تبیانی که...

ج: احتمال خلاف ظاهر لاقیمة له.

س: پس ظهور آن...

ج: بابا، احتمال خلاف ظاهر لاقیمة له.

س: تبیان لکل شیء یعنی ظاهر اصلاً...

ج: بله، دقیقاً. ظاهرش این است.

س: فرق دارد؟

ج: بله، ظاهرش این است دیگه. اگر این‌ها نبود که ظاهرش این بود.

س: استاد عبارت این جا نمی خواهد دلیل

ج: بله؟

س: می گویم این جا روایات را قرینه می آورد.

ج: بله قرینیت آن در صورتی که سندش درست باشد. اگر نه، خب ظاهر آن ها مأخوذ می شود.

س: یعنی می خواهم بگویم همان خط اولی که گفت نمی خواهد دلیل را بگوید...

ج: نه، چون ظاهرش که این هست.

س: ...

ج: و لذلک بقرینتہ، یعنی این که دست از این برداریم، بگوئیم معنای روایت این است به قرینه این ها است. اما اگر این ها نبود، شما خودتان ابتدائاً می فرمودید، این روایت را می خوانید «انزل فی القرآن تبیان کل شیء حتی و الله ما ترک الله شیئاً یحتاج الی العباد، حتی لایستطیع عبدٌ یقول لو کان هذا انزل فی القرآن» ای کاش این در قرآن نازل می شد «الا و قد انزل الله فیہ» ظاهرش این است که یعنی خودش می فهمید، می توانست برود مراجعه کند و بفهمد.

س: ...

ج: ببخشید.

جواب دیگری که می توانیم نسبت به این طائفه بدهیم که احتیاجی نداریم به روایات مفسره و آن این است که بالضروره می دانیم، واضح است که حتی به اطلاقات و عمومات کتاب همه چیز برای ما روشن نمی شود. حالا فرضاً به اطلاقات و عمومات هم می خواهیم تمسک بکنیم، همه چیز برای ما روشن می شود؟ کجا همه چیز برای ما روشن می شود؟ این می گوید کل ما یحتاج الیه الناس، باز هم برای ما روشن نمی شود. بله اگر بتوانیم به اطلاقات و عمومات تمسک بکنیم یک ذره... مثلاً «خلق لکم ما فی الارض جمعياً» مثلاً به این تمسک بکنیم بگوئیم که اگر شک کردیم مثلاً یک میوه جدیدی پیدا شد که توی روایات نیامده، این حلال است بخوریم یا نه؟ «خلق لکم ما فی الارض جمعياً» یک فلز نوپیدایی پیدا شد، از این می توانیم استفاده کنیم یا نه؟ «خلق لکم ما فی الارض جمعياً» خب یک اطلاق این جور. اما همه چیز باز ما با این اطلاقات و عمومات می توانیم استفاده کنیم، حکمش را بفهمیم؟ خب

نمی‌توانیم بفهمیم. پس بنابراین، این خودش به دلالت اقتضاء صوناً لکلام الحکیم عن الکذب و عن خلاف الواقع» نشان می‌دهد که نمی‌خواهد بگوید خودتان یعنی، همه جا. یعنی این کتاب مشتمل بر همه چیز هست، درمان درد شما در این کتاب هست اما این که خودتان مستقیماً می‌توانید بروید استفاده نکنید، به این دلالت اقتضاء معلوم می‌شود... یعنی قرینه عقلیه. بر این که این معنا بالضروره در قرآن به حسب ظاهرش که نیست. حتی اطلاقات و عمومات را هم بخواهیم به آن اضافه نکنیم نیست. فلذا ائمه علیهم السلام می‌بینید که بعضی از این امور را می‌گویند از بطن قرآن است. و قرآن سبعة ابطن دارد، یا سبعین ابطن دارد، این‌ها بطن‌ها هستند، یعنی لایه‌های مختلفی که وجود دارد و ما نمی‌دانیم.

س: برای این که یحتاج الیه.

ج: بله، هرچه مردم نیاز دارند چیست؟... پس مثل این که کسی این جوری بیاید بگوید؛ بگوید آقا هر بیماری شما بگیرید، شیخ الرئیس در کتابش بیان کرده. اما معنایش این است که شما مراجعه کنید به قانون می‌توانید بفهمید یا باید یک پزشک برود مراجعه کند، بفهمد چیست. وزان این هم همین است.

س: این‌ها احتیاج ضروری است آیا نمی‌شود به قرینه یحتاج الیه فقط مقصود هدایت باشد؟

ج: نه، هر چیزی گفته نیاز دارید، هر چیزی. آن هم فرمود که «ما یختلفون فیه» همه چیز فرمودند.

س: یعنی فرمول فیزیکی و شیمی و این‌ها همه...

ج: ما یحتاج الیه الناس باشد ممکن است، بله چه اشکالی دارد. ولی اهلش باید بفهمد.

س: همان اهلش، ...

ج: بله اشکال ندارد.

س: استاد خود آن روایات که توی روایت آمده گفته که این تبیان را عبد، یعنی عبد می‌تواند بفهمد. گفته که «حتی لایستطیع عبدٌ یقول» بعد این عبد را نگفته فقط امام، و ظهور دارد که این انگار، این .. از همه عبدها دارد.

ج: می‌گوییم ظاهر اولی آن همین است. اما یا به قرینه تفسیر روایات دست از این ظاهر اولی برمی‌داریم، یا به وسیله دلالت اقتضاء دست برمی‌داریم. مثلاً در آن جایی که مثلاً می‌فرماید که «و اِسئل القرية» خب ظاهرش این است که

از قریه سؤال کن، اما آن جا علماء چه می گویند؟ می گویند قریه که سؤال کردنی نیست که امر بکند که، پس دلالت اقتضاء باعث می شود که بدانیم مقصود چیست؟ اهل قریه است. این به دلالت اقتضاء است و الا خودش «و اسئل القرية» است دیگر. به دلالت اقتضاء می فهمیم مقصود اهل قریه است. یا به یک نکته ادبی دیگری که مثلاً مذاق مرحوم امام و این ها نمی گویند اهل در تقدیر است، نه این جوری قبول ندارند. کأن قریه اهل آن است، پس بنابراین «و اسئل القرية» باز لب آن یعنی از اهل قریه سؤال بکن اما به یک نکته ادبی دیگری این جوری بیان شده. علی ای حال این ها به دلالت اقتضاء چه آن جور بخواهیم بگوییم، چه آن جور بخواهیم بگوییم، زیربنای این دلالت اقتضاء است و الا یعنی چی از قریه سؤال کن؟ از سنگ و دیوار و این ها می توانم سؤال کنم.

س: آقا چرا به دلالت اقتضاء در بیان تصرف نمی فرماید در ... فقط تصرف می شود؟

ج: بله؟

س: چرا به دلالت اقتضاء در «تبیان کل الشیء» تصرف نمی شود و غیر ظاهرش را اخذ نکنیم؟

ج: ما در عبد هم تصرف نکردیم. این این بود؛ هیچ عبدی نباید بگوید کاش، این کاش را خدا چه کار کرده؟ این کاش را لیبیک گفته، فرستاده، اما معنای آن این نیست که خودت می توانی، برو از امام پیرس به شما می گوید.

س: استاد خود این روایات مفسره اطلاق دارند، نسبت به اطلاقات و عموم قرآن یعنی برخی از مصادیق آن اطلاقات و عمومات هستند، بعضی از مصادیق آن عموم قرآن است. ما به وسیله حجیت ظواهر که اطلاق را حجت می داند می گوییم مانع از اطلاق این روایات مفسره است که شامل اطلاقات و عمومات بشود، و لذا فقط منحصر می شود در بطون قرآن.

ج: عرض کردیم که ببینید اصلاً سؤال این است که ما به اطلاقات و عمومات قرآن نسبت به مصادیق نوپیدا می توانیم تمسک کنیم یا نه؟ مناقشات داشت، تارة آن مناقشات را جواب می دهیم که خیلی راه باز می شود برای تمسک، اگر آن مناقشات را نتوانستیم جواب بدهیم می خواهیم بگوییم به ضوء روایات می توانیم یا نمی توانیم؟ اشکال این است که با این روایات نمی توانی بگویی، یعنی اگر آن اشکال سر جای خودش محفوظ ماند بخواهی بگویی این روایات دلالت می کند نمی توانی بگویی، چرا؟ برای این که این روایات اگر می گفت خودت می توانی از قرآن استفاده کنی بله، خودم چه جور می توانم استفاده کنم؟ نص که نیست، پس باید به اطلاقات و عموماتش باشد.